

درعظیم خلوت من !

درعظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست . (فریدون ایل بیگی)



نشر دیگران

770

آلیس در سرزمین عجایب





xalvat.com

در بعد از ظهر یک روز تابستان ، آلیس زیر درختی نشسته بود و خواب آلود به قصه‌ای که خواهرش برایش میخواند گوش میداد . ناگهان خرگوش سفیدی را دید که کتی آبی به تن داشت و ساعتی بزرگ در دستش بود . خرگوش با عجله میدوید و زیر لب با خودش میگفت ، وای خدا جون دیرم شده ، دیرم شده .



آلیس خیلی تعجب کرد ، از جایش پرید و به تعقیب خرگوش سفید رفت . خرگوش از جاده‌ای که پر از گل بود به جنگل رفت و ناگهان وارد سوراخی شد که نزدیک درخت بزرگی بود . آلیس هم بدنبال خرگوش وارد سوراخ شد

صفحه ۱۴

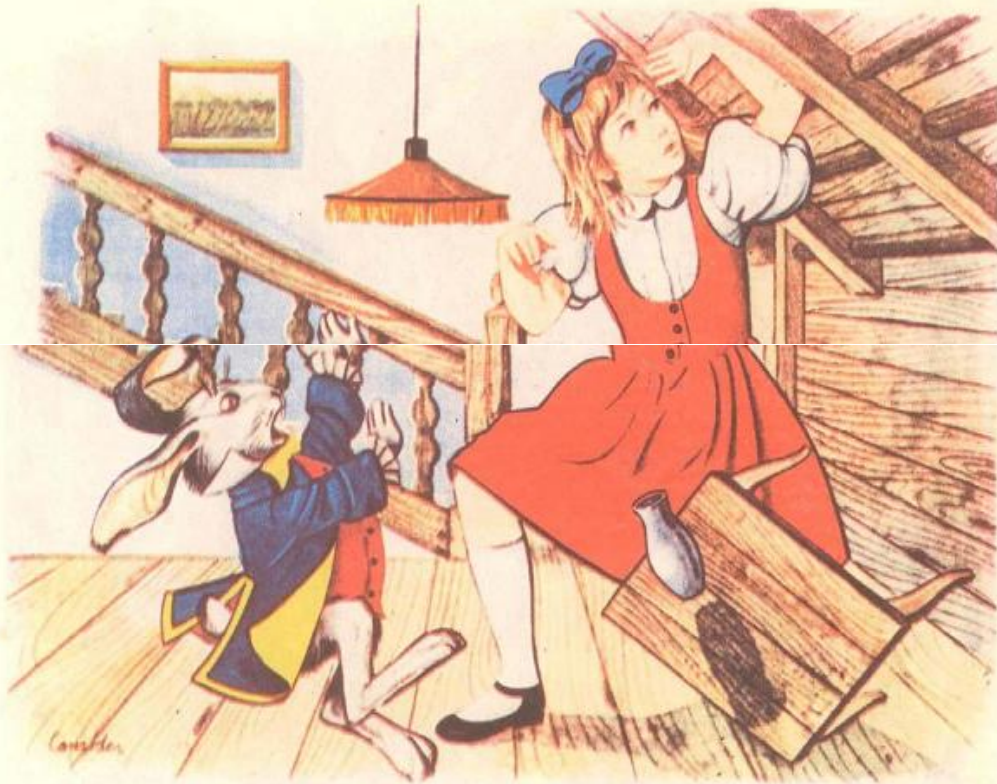




آلیس از داخل سوراخ به جایی که پر از برگ بود افتاد، بعد به اطراف نگاه کرد، او داخل یک تونل دراز و باریکی بود که در آخر آن یک در بسیار کوچک قرار داشت و او نمیتوانست از آن بگذرد، دوباره به اطرافش نگاه کرد و میزی شیشه‌ای دید که روی آن یک بطری و یک کلید طلائی قرار داشت روی بطری نوشته شده بود، مرا بنوشید.



آلیس کنجاوانه کلید طلائی را برداشت و محتوی شیشه‌را نوشید ناگهان آلیس به اندازه‌ای کوچک شد که میتواند از آن در کوچک عبور کند، او با کلید طلائی در را باز کرد و داخل باغی شده که پر بود از گل‌های قشنگ و بزرگی که در برابر آلیس مانند درخت بودند در آخر باغ یک خانه کوچک قرار داشت.



آلیس فکر کرد باید خانه خرگوش سفید باشد، آلیس کنجکاوانه به طرف خانه رفت، در را باز کرد و داخل شد، او درست حدس زده بود، خرگوش در آن خانه بود و از دیدن آلیس بسیار تعجب کرد، ناگهان آلیس که بسیار گرسنه بود چشمش به کیکی افتاد که روی میز بود و بلافاصله تکمبی از کیک را برداشت و به محض برداشتن کیک شروع کرد به بزرگ شدن و آنقدر بزرگ شد که سرش به سقف خانه خورد، خرگوش که خیلی ترسیده بود فوراً "دوید و از خانه خارج شد، آلیس نیز به دنبال او دوید



در خارج خانه آلیس خرگوش سفید را ندید و به جای او یک هزارپا دید که داشت قلبیان می کشید و روی قارچی که به نظر خیلی خوشمزه میامدنشسته بود، آلیس به طرف هزارپا رفت و به قارچ گازی زد، بعد ناگهان دوباره کوچک شد، بعد از آنکه آلیس مدتی به هزارپا نگاه کرد به طرف گل‌های بسیار بزرگ رفت.



در آنجا ناگهان سرش را بلند کرد و گریه بزرگی را دید که روی شاخه‌ای نشسته و به او زل زده بود. آلیس از گریه پرسید: برای پیدا کردن خرگوش سفید از کدام راه باید بروم؟ گریه تابلوئی به آلیس نشان داد که روی آن نوشته بود به طرف پیر مرد دیوانه و خرگوش پر حرف.



آلیس با عجله به طرف راهی که تابلو نشان می‌داد رفت. در بین راه آلیس صداهایی شنید و به طرف آن صداها رفت. وقتی نزدیک شد، میزی را دید که یک پیر مرد و یک خرگوش دور آن نشسته بودند و یک صندلی بین آنها خالی بود. او روی صندلی خالی نشست. و بعد از مدت کوتاهی متوجه شد از حرفهای آنها چیزی نمی‌فهمد. زیرا هر دو با هم حرف می‌زدند و هیچکدام به حرفهای دیگری گوش نمی‌داد. به همین خاطر آلیس خیلی زود از آنجا رفت.



همانطور که آلیس مشغول راه رفتن بود به باغی رسید ، در آنجا یک غاز زیبای صورتی و یک جوجه تیغی دید ؛ فوراً " غاز را گرفت و دنیاال جوجه تیغی کرد ؛ در همین موقع پرنسس که یک کرپه روی سرش بود با چند محافظ که لباس های جالب به تن داشتند سر رسیدند پرنسس با عصبانیت فریاد زد ؛ دست از سر جوجه تیغی من بردار و بعد به محافظینش دستور داد آلیس را دستگیر کنند و آنها نیز بلافاصله چه آلیس حمله کردند ، محافظین پرنسس بلافاصله آلیس را دستگیر کردند و بعد پرنسس فریاد زد او باید محاکمه شود ،



محافظین پرنسس به آلیس فهماندند که وی باید به دادگاه برود ، وقتی که محاکمه شروع شد آلیس توجهی به آن نداشت و شروع کرد به خوردن کیککی که از منزل خرگوش برداشته بود و هنوز در دستش بود و با خوردن آن بزرگ و بزرگتر شد تا به اندازه قبلش رسید و بعد بلافاصله شروع کرد به فرار از باغ پرنسس .

صفحه ۱۸



xalvat.com



xalvat.com

و همانطور که در حال دویدن بود محافظین پرنسس او را تعقیب میکردند آخرین چیزی که آلیس بخاطر آورد این بود که داشت چشمهایش را می مالید چشم هایش را باز کرد و به اطرافش نگاه کرد ، او به باغ خودشان برگشته بود ، زیر همان درخت و خواهرش هنوز مشغول خواندن کتاب برای او بود ،



قصه تمام شده بود ، آنها با یکدیگر به طرف منزلشان رفتند ، در حالیکه آلیس داشت برای خواهرش راجع به خوابی که در سرزمین عجایب دیده بود تعریف میکرد .

صفحه ۱۹

